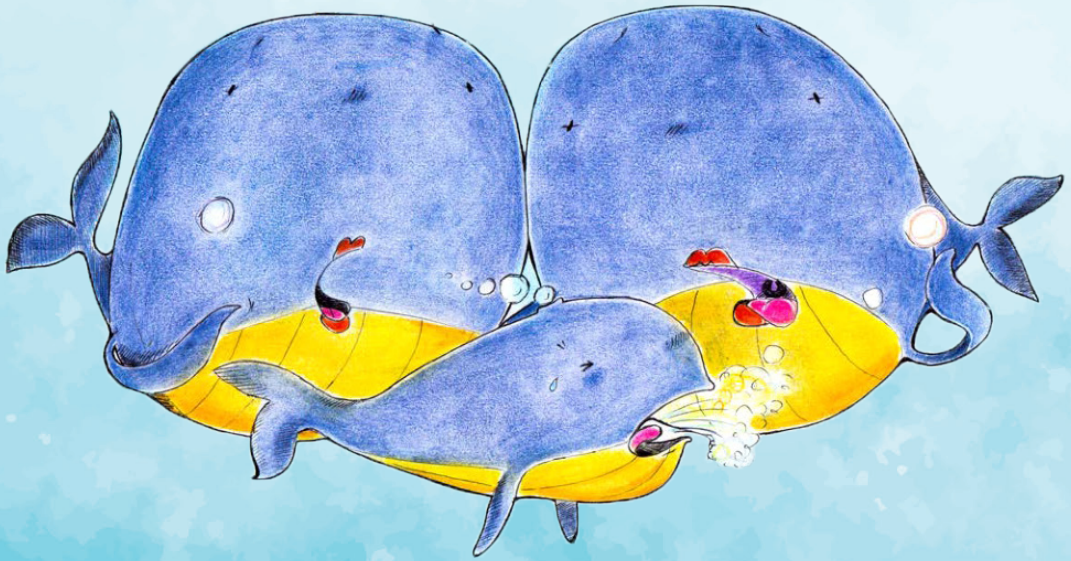




مجموعہ داستان بلی امروز

# ونہنا کے کوچے کے سینہ



نویسنده: ذبیح مہدی  
تصویرگر: فائزہ جلالی تمرانی

بناخذ اباخان و خرد



مجموعه‌ی داستان‌های امروز

زیر نظر ذبیح مهدی

شماره‌ی مسلسل: ۱/۶۱/۸۳

# ونہانکے کوچکے کبیرم

ذبیح مهدی

بنگاه نشر کهوا

مجموعه یاد استانبلی امروز



کابل ۱۴۰۰

نام کتاب: شبنم و نهنگ کوچک

نویسنده: ذبیح مهدی

ویراستار: مهدی نایاب

تصویرگر: فائزه جلالی تمرانی

صفحه آرا: تقی وحید

ناشر: گهواره

شماره‌ی مسلسل: ۱/۶۱/۸۳

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۰

وبسایت: [www.gahwara.com](http://www.gahwara.com)

ایمیل: [info@gahwara.com](mailto:info@gahwara.com)

فیسبوک: [fb.com/gahwaragroup](https://fb.com/gahwaragroup)

انستاگرام: [@gahwaragroup](https://@gahwaragroup)

توویتر: [@GahwaraG](https://@GahwaraG)



© حق چاپ برای گهواره محفوظ است.



## گواره

### ھیأت دبیران:

آرزو آریاپور، حضرت وهریز، ذبیح مهدی،  
فرشته مهدی، محمدحسن تولقین، مهدی  
نایاب، ندا فرحت، نوید صدیقی  
**سردبیر:** حضرت وهریز  
**ناظر کیفی:** مهدی نایاب

## سخنی با بزرگسالان

گهواره توسط جمعی نقاش، نویسنده و مترجم، ویراستار و صفحه‌آرا به منظور تألیف و ترجمه‌ی کتاب برای کودکان افغانستان تأسیس شده است. دست‌اندرکاران گهواره تا به حال کتاب‌هایی را به زبان‌های فارسی، پشتو و اوزبیک تألیف و یا از زبان‌های ترکی، اردو، دنمارکی، انگلیسی، جاپانی، روسی، آلمانی و فرانسوی ترجمه و برای چاپ آماده کرده‌اند. این نهاد سعی دارد تا با ارایه‌ی کتاب‌های جذاب در قالب داستان، شعر و سرگرمی برای کودکان، ارزش‌های پسندیده و عام بشری را در ذهن آن‌ها نهادینه سازد. تلاش گهواره بر این است تا کودکان افغانستان که در بیرون از کشور به دنیا آمده‌اند، یا در کودکی به خارج رفته‌اند، پیوند خود را با مادران‌شان از راه سخن گفتن به زبان مادری حفظ کنند و از همین راه رابطه‌ی خویش را با مادرمیهن پایا و پویانگهدارند.

آرزومندیم که در این راستا مادرها و پدرها همکاری مان کنند و امیدواریم این کتاب‌ها را به دسترس کودکان‌شان قرار دهند و با آن‌ها یا برای آن‌ها بخوانند.

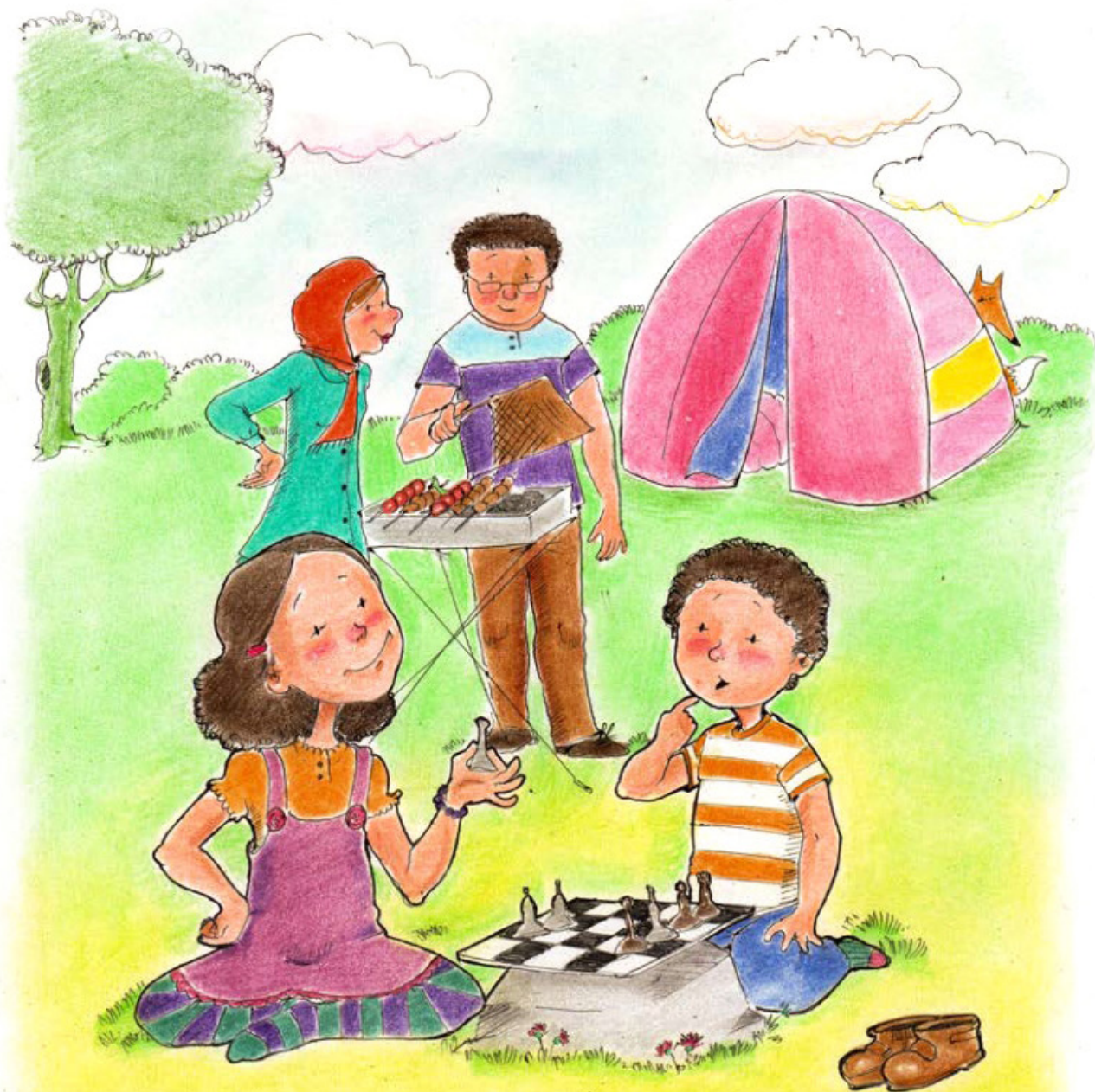




شب‌نم و برادرش آرش روبروی تلویزیون نشسته بودند و جهان حیوانات زیر دریا را تماشا می‌کردند. شب‌نم عاشق نهنگ کوچکی بود که همراه با مادرش این طرف و آن طرف می‌رفت. پدر که روزنامه می‌خواند، سرش را بالا کرد و گفت:


- بچا، یادتان اس که فردا می‌ریم تفریح؟  
پدر و مادر روزها بود که برای یک سفر کوتاه در پایان هفته آمادگی می‌گرفتند.





آن‌ها به دهکده‌ی کوچکی در داخل یک دره رفتند و خیمه زدند. مادر آتش روشن کرد و پدر کباب پخت. روز بسیار زیبایی بود. آفتاب می‌تابید، باد می‌وزید و پرنده‌ها به هر طرف پرواز می‌کردند. شب‌نم و آرش با هم شطرنج بازی می‌کردند.

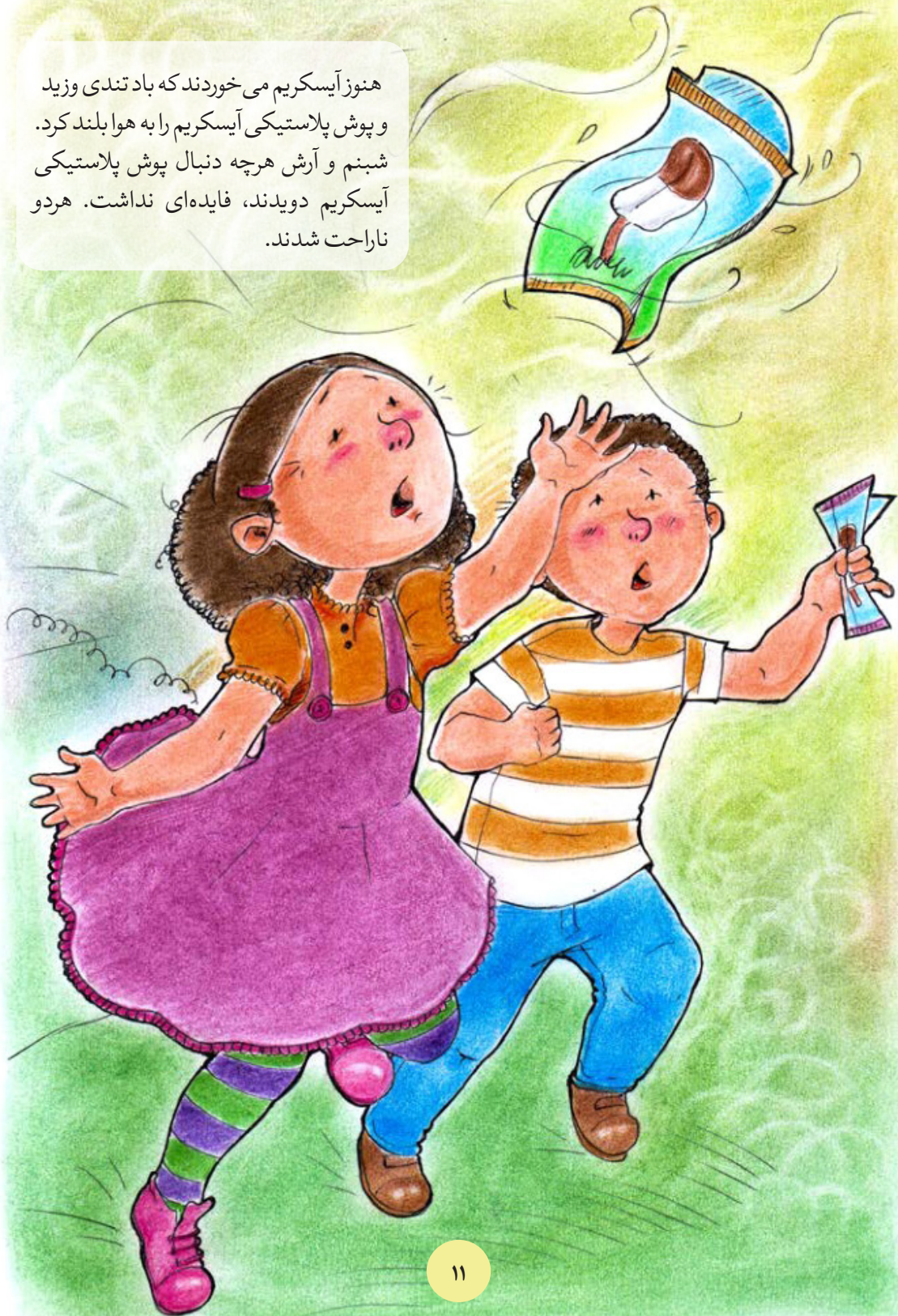




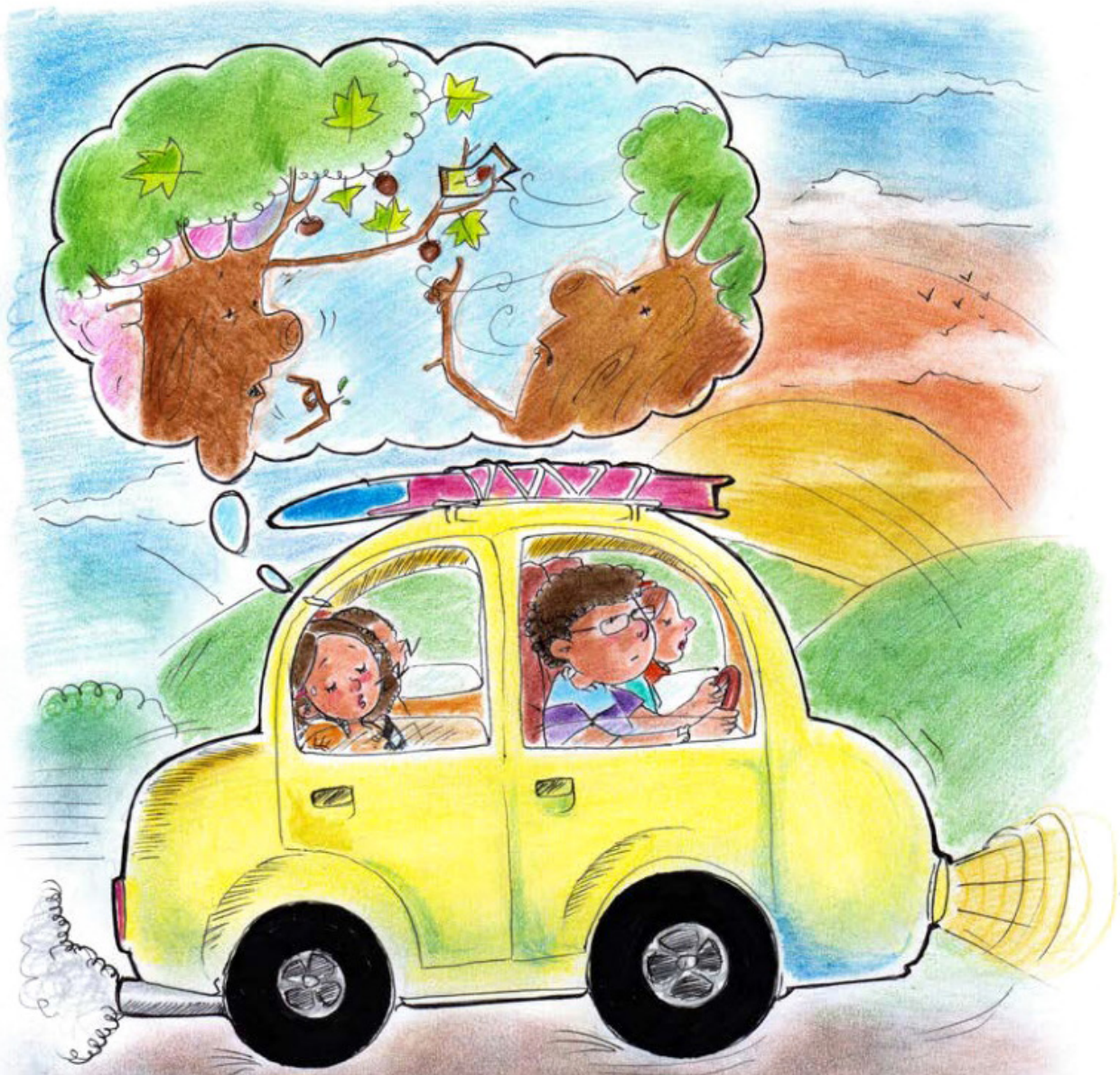
مادر از داخل موتوریک بسته‌ی بزرگ کاغذی  
را آورد و برای همه یک یک آیسکریم داد.  
واه واه... چقه مزه دار اس!  
شینم پوش پلاستیکی آیسکریم را روی سنگ  
روبروی خود گذاشت و مشغول خوردن آیسکریم  
خود شد.



هنوز آیسکریم می خوردند که باد تندی وزید  
و پوش پلاستیکی آیسکریم را به هوا بلند کرد.  
شبم و آرش هرچه دنبال پوش پلاستیکی  
آیسکریم دویدند، فایده‌ای نداشت. هردو  
ناراحت شدند.







نزدیک شام به طرف خانه حرکت کردند. در راه همین طور که  
شب‌نم به پوش پلاستیکی آیسکریم فکر می‌کرد، خوابش برد.  
باد پوش پلاستیکی آیسکریم را روی شاخه‌ی یک درخت بلوط  
در جنگل آویزان کرد.





یک پرنده‌ی وحشی می‌خواست در داخل آن برای خودش خانه بسازد، اما پوش پلاستیکی از جا کنده شد و به زمین افتاد.





سه تا گرگ گرسنه، یک گله‌ی گوزن را تعقیب می‌کردند. گوزن‌ها پوش پلاستیکی را لگدمال کردند و پس از آن پوش پلاستیکی قصه‌ی مادر زیر سم یکی از گوزن‌ها چسبید.



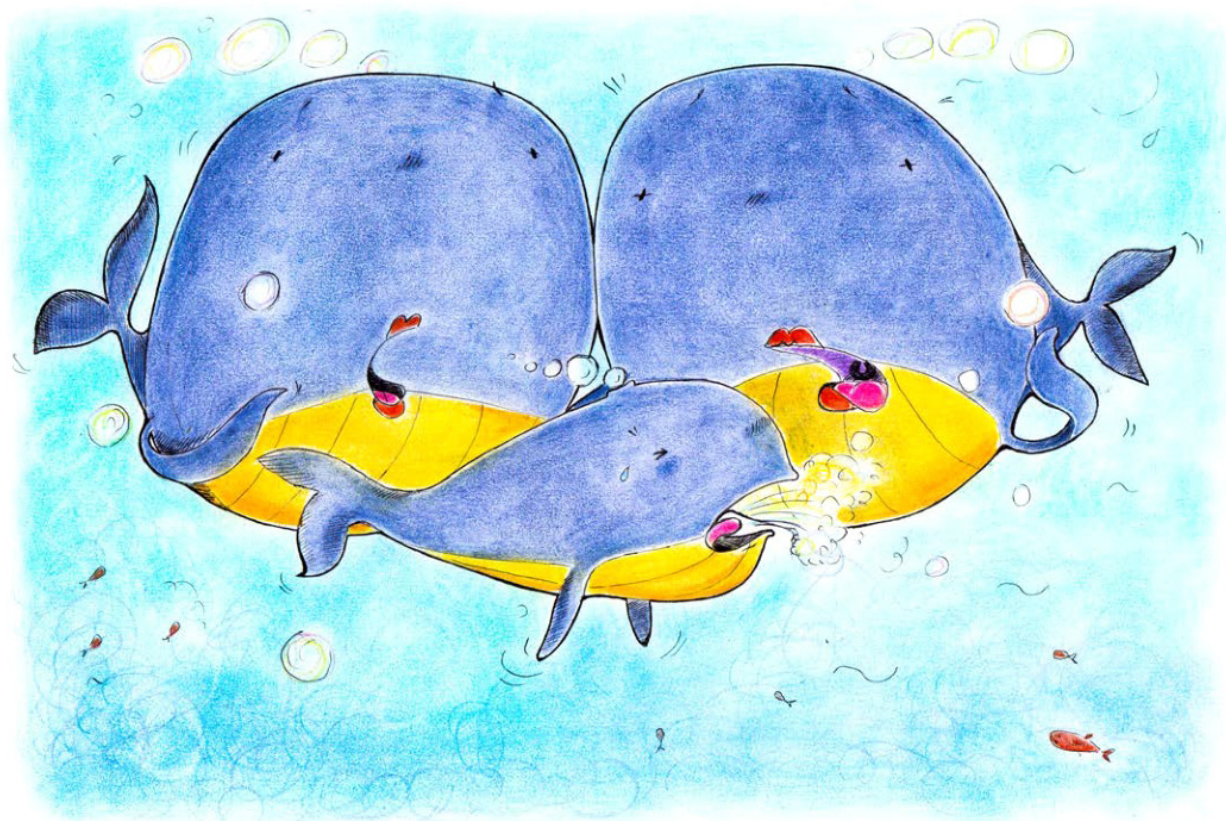


گرگ‌ها دویدند و گوزن‌ها گریختند. گرگ‌ها مانده شدند و گوزن‌ها از داخل رودخانه‌ی کم‌آب گذشتند. روز بعد، پوش آیسکریم در داخل آب تَند رودخانه حرکت می‌کرد. گاهی روی آب می‌آمد و زمانی هم زیر آب می‌رفت.





یک ماهی‌گیر با خوشحالی چنگک خود را بالا آورد. پوش پلاستیکی در زیر نور آفتاب برقی زد و از نوک تیز چنگک کنده شد و دوباره به آب افتاد.



پس از یک سفر چند ماهه، پوش پلاستیکی آیسکریم شبنم به دریای بزرگی رسیده بود. موج‌های بزرگ پوش پلاستیکی را به وسط دریا بردند. نهنگ کوچکی با خودش مشغول بازی بود و آب دریا را قورت می داد و از سوراخ پشت گردنش فواره‌ی آبی درست می کرد. مادر با خواهرخوانده اش حرف می زد که ناگهان حال نهنگ کوچک بهم خورد.





مادر نهنگ بسیار نگران و دست پاچه شد و داد و فریاد کرد. او و خواهرخوانده‌اش نهنگ کوچک را به بیمارستان دریا بردند. داکتر شفاخانه که یک سنگ‌پُشت بود، یک چیز عجیب را از گلوی نهنگ کوچک بیرون آورد. حال نهنگ بهتر شد. سنگ‌پُشت دانشمند که از دیدن آن بسیار تعجب کرده بود، آن چیز عجیب را به آزمایشگاه فرستاد.





کارمندان آزمایشگاه دریایی خیلی زود متوجه شدند که یک «پوش بسیار خطرناک پلاستیکی» در گلوی نهنگ کوچک گیر کرده بود.



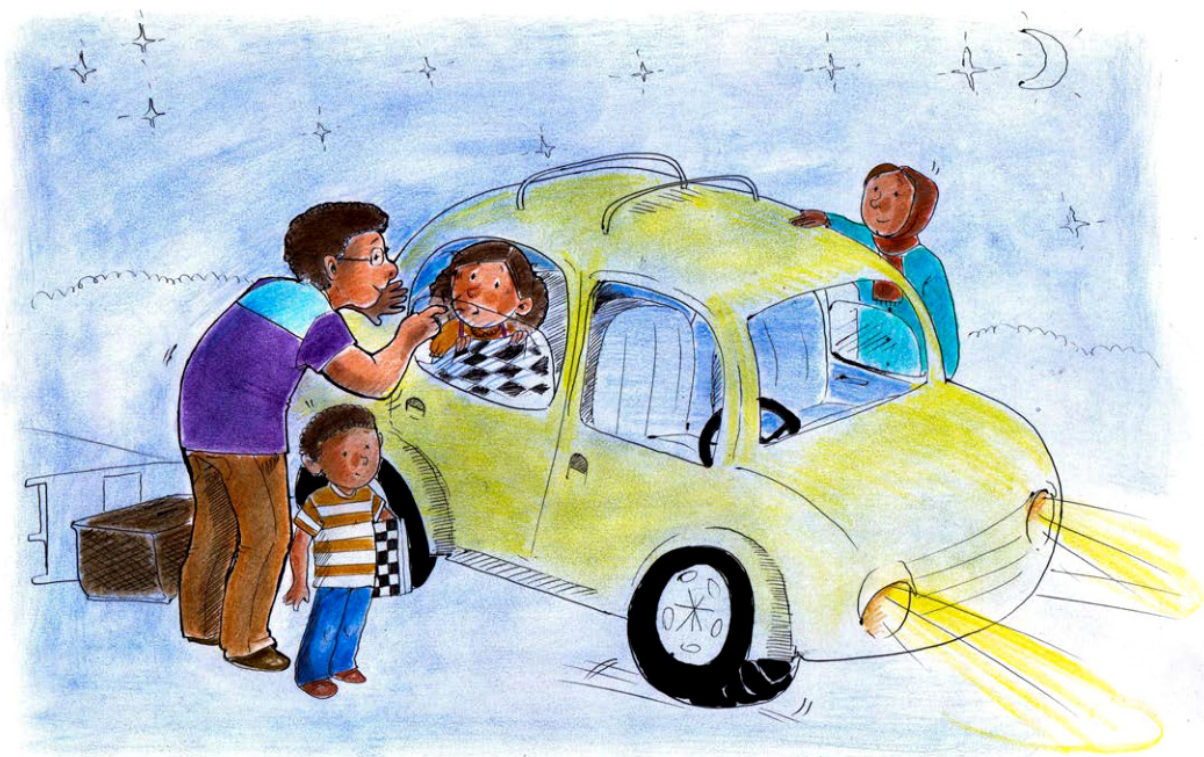


هشت پاز پوش خطرناک پلاستیکی تحقیق کرد و پوش پلاستیکی همه چیز را قصبه کرد:  
 - ماه جوزا بود که شبنم مره از مادرش گرفت و آیسکریم مره خورد و شمال مره از پیشش بُرد... آگه نی باید شهرداری مره می برد و به کارگاه پلاستیک سازی می داد. حالی شاید یک پوش بیسکیت یا پلاستیک شیر می بودم.



مادر نهنگ کوچک مشغول دیدن نتایج آزمایش‌ها بود که یک کشتی زیردریایی با یک دوربین فیلم برداری آرام آرام پایین آمد.  
ناگهان مادر نهنگ کوچک خودش را با عصبانیت نزدیک دوربین کشتی زیردریایی رساند. او با شاه‌پر خود به دریچه‌ی زیردریایی کوبید و فریاد زد:  
- شب‌نم! شب‌نم صدای مره می‌شنوی؟ هیچ خبر داری که نزدیک بود دخترک خوده بخاطر اشتباه تو از دست بتم؟ لطفاً دیگه ای کاره نکو! لطفاً فکرته بگی.





چند دقیقه‌ای بود که موتور آن‌ها به خانه رسیده بود. پدر و مادر بارها و وسایل را از موتور پایین می‌کردند. آرش از موتور پیاده شده بود اما شبنم هم چنان خوابِ نهنگ کوچک و «یک چیز بسیار خطرناک پلاستیکی» را می‌دید. پدر به دروازه‌ی موتور نزدیک شد و آرام آرام با انگشت به شیشه زد:

- شبنم! شبنم بچیم... جان پدر، رسیدیم بخیر.

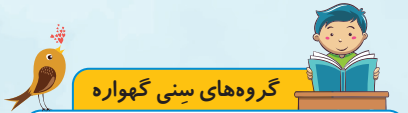
شبنم از خواب پرید. چه خواب جالبی دیده بود.

شما چه فکر می‌کنید؟ به راستی باد پوش پلاستیکی آیسکریم شبنم را کجا برد؟ داخل دره یا بین درختان جنگل؟ یا شاید داخل آب رودخانه افتاده و حالا آرام آرام به طرف دریا روان است؟

پایان



# مجموعه کتاب‌های استان بایامی امروز



گروه‌های بینی گهواره

- گروه الف: آمادگی و صنف اول
- گروه ب: صنف‌های دوم و سوم
- گروه ج: صنف‌های چهارم، پنجم و ششم
- گروه د: صنف‌های هفتم، هشتم و نهم
- گروه ر: صنف‌های دهم، یازدهم و دوازدهم



گروه گهواره

[www.gahwara.com](http://www.gahwara.com) | [info@gahwara.com](mailto:info@gahwara.com)